درآمدی بر ضرورتِ گذار : به نظام علمیِ پژوهش محور

سلیمان خاکبان

ضرورت آسیب شناسی نظام های علمی- تربیتی

هر چند اهمیت نهاد تعلیم و تربیت و ضرورت آسیب شناسی و بازسازی نظام های علمی-تربیتی، از دیرباز، کانون توجه جدی اندیشمندان بوده، اما تجربه تاریخی بشر، توجه مهندسان اجتماعی معاصر را بیش از همیشه و به طور جدی تر، به این نهاد کلیدی و مسائل آن معطوف ساخته است:

با آغاز حیات آگاهانه بشر، مسئله تعلیم و تربیت، مهم ترین دلمشغولی او بوده است؛ این مسئله وتوجه به آن، گرچه در دوره های پیشین زندگی، امری فردی و مقطعی محسوب می شد و شکلی ابتدایی و ساده داشت، اما با ورود به عصر تفکر عقلانی و ظهور تمدن های بشری، سعی خردمندان قوم بر این بوده است که تعلیم و تربیت را به صورت مدون و قانونمند درآورند و در قالب دستورالعمل های عام و همگانی ارائه کنند.

زیرا، همان گونه که یک اشتباه به ظاهر کوچک در حوزه تعلیم و تربیت خرد (مثلاً آموزش یک امر نادرست به فرزند، یا پرورش یک خصلت منفی در جان او) ممکن است پیامدهای جبران ناپذیر فردی، خانوادگی و حتی اجتماعی داشته باشد؛ اشتباه در حوزه تعلیم و تربیت کلان (مانند طراحی و مهندسی نادرست یک نظام علمی - تربیتی) نیز ممکن است خسارت های جبران ناشدنی ملی و حتی جهانی و بلکه تاریخی به بار آورد:

ضرر و خسرانی که متوجه مدارس و دانشگاه های ما است، بیشتر، از نظریه تربیتی است «اسپنسر» است که تربیت را سازگار کردن انسان با محیط خود تعریف کرده است.این تعریف، مرده و مکانیکی است و از فلسفه برتری مکانیک برخاسته است و هر ذهن و روح خلاق از آن متنفر است. نتیجه این شده که مدارس ما از علوم نظری و مکانیکی پر شده است و از موضوعات ادبیات و تاریخ و فلسفه و هنرکه به قول خودشان بی فایده است خالی مانده است. تربیتی که فقط علمی باشد، محصولش جز ابزار چیزی نیست؛ شخص را از زیبایی بیگانه می سازد و او را ازحکمت جدا می کند. برای دنیا بهتر آن بود که «اسپنسر» کتابی نمی نوشت.

انتقاد بر نظام های علمی ـ تربیتی معاصر، تنها به نظریه تربیتی اسپنسر محدود نمی شود، بلکه موضوعی بسیار گسترده و پیچیده است که امروز در گستره جهانی، محور توجه صاحب نظران و نهادهای مربوط است؛ برای نمونه:

1. «فلیپ کومبز» در سال 1968.م باارائه گزارشی با عنوان بحران جهانی تعلیم و تربیت «مجامع بین المللی آموزش و پرورش را چنا تکان داد که بی شباهت به هول و هراس ناشی از زنگ خطر آتش سوزی در نیمه شب نبود». این گزارش مدعی بود:

بحران مورد نظر، بسیار فراتر از بحران های عادی ای است که بسیاری از نظام های آموزشی گه گاه تجربه کرده اند. این بحران با آنکه از نظر شکل و شدت در کشورهای گوناگون متفاوت است، اما به معنای دقیق کلمه بحرانی جهانی، و در نوع خود بی سابقه است.

2.«ویلیام ال.اسمیت»:

امروزه کودکان بسیاری در مدارس شهری تحصیل می کنند که مطالب را آن چنان که باید وشاید، یاد نمی گیرند؛ زیرا اصلاً نمی دانند چرا زندگی می کنند و چه کاری ارزش وقت صرف کردن را دارد. آنها هنوز معنایی برای زندگی خود پیدا نکرده اند و بنا براین از بهره گیری کامل از منابع فکری خود در بازی زندگی عاجزند.

3. «ژاک دلور» نیز در گزارش خود به یونسکو، در سال 1996.م، با اشاره به یکی از اشکالات اساسی در نظام تعلیم و تربیت معاصر، می گوید:

توجه به تنوع و تفاوت ها و یگانه بودن، اصلی بنیادین است که باید در هر تدریس استاندارد شده ای، در نظر گرفته شود. اما نظام های تعلیم و تربیت رسمی از رشد و تکامل فردی جلوگیری می کنند؛ زیراهمه کودکان را بدون توجه کافی به تفاوت استعدادهای شخصی، در یک قالب فکری و فرهنگی یکسان قرار دهند. این نظام ها بر پیشرفت دانش به قیمت آسیب رساندن به قابلیت های دیگر مثل قوه تخیل، توانایی برقراری ارتباط با دیگران، رهبری، حس زیبایی یا بعد معنوی هستی و یا مهارت هنرهای دستی تأکید می ورزند.

4.«الوین تافلر»:

هنوز اکثر رهبران سیاسی ما، به اسطوره حیات ابدی جامعه صنعتی، ایمان دارند. آن ها قادر به درک این مسئله نیستند که افزایش سرعت تحولات در تکنولوژی، ساختار خانواده، ازدواج و طلاق، میزان جا به جایی، تقسیم کار، شهر نشینی، مناقشات قومی و درگیری شبه فرهنگ ها و روابط بین الملل، فردا را متفاوت از امروز، رقم خواهد زد. از این رو هیچ کوششی برای فهم تمدن فرا صنعتی و انتقال این شناخت به دانش آموزان به عمل نمی آورند. در نتیجه: بیشتر مدارس، کالج ها و دانشگاه ها، مبنای آموزش خود را بر این اصل گذارده اند که دنیای فردا چندان برای ما ناآشنا نخواهد بود؛ حداکثر، رونوشتی بزرگ تر از حال و دیگر هیچ. اما من معتقدم که این نظر، فریبی بیش نیست.

آسیب شناسی نظام های علمی - تربیتی، موضوعی مستقل، گسترده، دارای ابعاد گوناگون، و بسیار پیچیده است و باید در جای خود، بررسی شود. هدف ما از این اشاره ها، تنها توجه دادن مسئولان محترم نهادهای سه گانه مدرسه ای، دانشگاهی و حوزوی، به ضرورت توجه جدی و مسئولانه به آسیب شناسی و بازسازی این سه نهاد علمی - تربیتی است؛ چرا که غفلت از این امر، تأثیر مستقیم برکارامدی نهاد تعلیم و تربیت دارد، و نتیجه آن به طور مستقیم، بر سایر نهادهای اجتماعی تأثیر می گذارد، زیرا همه نهادهای اجتماعی، هم به تولیدات علمی این نهاد محتاج اند و هم به منابع انسانی متخصص و ماهر آن. بنابراین، غفلت از این امر، سبب رویارو شدن کل نظام، با چالش بنیادین کارامدی می شود. اگر مسئولان امر و نظریه پردازان تعلیم و تربیت، این مسئله را به طور جدی، دنبال کنند، ایران اسلامی، که مهد بهترین کتاب علمی - تربیتی جهان (قرآن کریم) و پایگاه فکری - معنوی معلمان و مفسران این کتاب الهی (پیام اکرم، اهل بیت عصمت وطهارت و علمای ربانی و فقهای راستین) است. می تواند با ارائه الگویی جدید از توسعه دو بعدی، پاسخگویی نیازهای مادی و معنوی بشریت بحران زده معاصر و سرخورده از ایسم های گوناگون باشد.

1. طرح مسئله

همان گونه که اشاره شد، آسیب شناسی و بازسازی نهاد تعلیم و تربیت، موضوعی بسیار گسترده، دارای ابعاد، و پیچیده است که از عهده یک فرد بر نمی آید و نتیجه آن نیز در قالب یک مقاله نمی گنجد. از این روی، در این نوشتار، از میان مجموعه مسائلی که در حوزه آسیب شناسی این نهاد وجود دارد، تنها به طرح یک مسئله بسنده می شود؛ و آن عبارت از بررسی:بررسی یکی از علل اساسیِ اثربخش نبودن نهادهای علمی - تربیتی و پایین بودن میزان کارایی آنها.

توضیح اینکه: 1. در یک تقسیم کلان، می توان نهادهای تعلیم و تربیت را به دو گروه اثر بخش و غیر اثر بخش تقسیم کرد.

2. منظور از اثر بخش، توانایی در حل مسائل یا پاسخ به نیازها است. به عنوان مثال: اگر رسالت یک نهاد علمی - تربیتی این دوامر باشد: پاسخ علمی به مسائل و مشکلات نظری و عملی جامعه؛ و تربیت انسانی متخصص برای نهادهای اجتماعی. در این صورت، تنها تعلیم و تربیتی اثربخش خواهد بود که دو ویژگی داشته باشد؛ نخست اینکه بتواند به پرسش هایی که به آن نهاد یا فارغ التحصیلانش ارجاع می شود، پاسخ دهد؛ دیگر اینکه، دانش آموختگانش، مهارت لازم را برای انجام دادن مأموریت های شغلی خود داشته باشند. حال، اگر یک نهاد علمی - تربیتی، نتواند دست کم، حداقل های نیاز جامعه خود را در این دو زمینه برآورد؛ غیر اثر بخش خواهدبود.

3. «کارامدی» اصطلاح دیگری است که به طور معمول در ادبیات غیرتخصصی، مترادف با «اثر بخشی» به کار می رود؛ در جایی که معنای آن، حداکثرِ اثر بخشی با صرف حداقل هزینه است. برای نمونه، ممکن است چهار نهاد علمی، دربرخورد با یک پرسش، چهار عکس العمل متفاوت داشته باشند: 1. ناتوانی از پاسخ ؛ 2. پاسخ نادرست؛ 3. پاسخ درست با هزینه زیاد؛ 4. پاسخ درست با هزینه کم. در ارزیابی این عکس العمل ها می توان گفت: عکس العمل نهادهای اول ودوم غیر اثر بخش است. عکس العمل نهاد سوم اثربخش است؛و عکس العمل نهاد چهارم کار آمداست.

4. برخورداری از نظام علمی - تربیتی کار آمد، یا دست کم، اثربخش، یکی از پیش نیازهای ضروری پیشرفت و ترقی است.

5. پرسش اصلی این است: چه عواملی اثربخشی یا کارآمدی یک نهاد علمی - تربیتی را دچار آسیب می کند؟

2.آسیب شناسی نهادهای علمی - تربیتی

غیر اثر بخشی و ناکارامدی نهادهای علمی - تربیتی، علت های گوناگون دارد که یکی از علت های اصلی آن و شاید مهم ترین آن ها، آموزش محوری به جای پژوهش محوری است. توضیح اینکه:

1. هر نهاد علمی (سنتی یا مدرن) را به دو صورت می توان طراحی کرد: آموزش محور؛ یا پژوهش محور.

2. هر یک از این دو الگو، ویژگی ها و دستاوردهای خاص خود را دارد.

3. نهادهای علمیِ آموزش محور، سه ویژگی اصلی دارند: الف) هدف اصلی آنها، انتقال معلومات از کانون های تولید علم به متعلمان است؛ ب) قدرت درک مسائل نوظهور را ندارن؛ ج) قدرت حل مسائل را ندارند.

4. چون جوامع انسانی، هم در تحول و دگرگونی اند، و هم هویت خاص خود را دارند، پیوسته با مسائل جدید بومی رویا رو می شوند و نیاز به راه حل های جدیدِ بومی دارند.

5. از آنجا که نهادهای آموزش محور سنتی، توانایی درک عمیق صورت مسائل جدید، و تفاوت آن با مسائل گذشته را ندارند، به صورت ناخودآگاه، حکم حوادث گذشته را برحوادث کنونی تعمیم می دهند؛ و از این جا، سنت گرایی آغاز می شود.

6. چون پاسخ های کهن، قادر به حل مسائل جدید نیست، به تدریج، برگسترده و عمق مشکلات افزوده می شود؛ و عقب ماندگی، اندک اندک، آشکارتر می شود و در نهایت، اثربخش نبودنِ نظام آموزش محور سنتی، خود را نشان می دهد.

7. فشار مشکلات و مطالبات اجتماعی، و در کنار آن، روابط خارجی، سبب می شود ذهن برخی از کسانی که به اثر بخش نبودن نهادهای سنتی پی برده اند؛ متوجه منابع و مراجع بیگانه شود؛ چنانکه ذهن عده ای دیگر، به ضرورت آسیب شناسی و بازسازی نهادهای سنتی گرایش پیدا می کند. به این ترتیب، اثر بخش نبودن نهادهای علمی - تربیتی سنتی، زمینه را برای دو راهبرد اصلاحی فراهم می کند: 1.حذف نظام سنتی و روی آوردن به نظام های علمی - تربیتی مدرن؛ 2. اصلاح نظام سنتی در کنار بهره گیری از دستاوردهای مثبت الگوهای علمی - تربیتی مدرن.

8. چون کسانی که در صدد اقتباس از الگوهای بیگانه برآمده اند، همانند سنت گرایان، قادر به تشخیص دقیق صورت مسائل نیستند؛ مسائل را خودی با مسائل غیر خودی قیاس می کنند و برای درمان دردهای بومی به سراغ نسخه های آماده غیر بومی می روند؛ و به این ترتیب، در دامن تجددگرایی، و اشتباهات ناشی از آن می افتند.

9. چون پاسخ های جدید غیر بومی نیز قادر به حل مشکلات جدیدِ بومی نیست ؛ باز برگستره و عمق مشکلات افزوده می شود و عقب ماندگی، بیش از پیش رخ می نماید، و در نهایت، اثر بخش نبودن نظام آموزش محورِ مدرن نیز آشکار می شود:

اینک دهه سوم از یک انقلاب پیروز و یک حکومت جدید را تجربه می کنیم که علیرغم همه مدل های تحمیلی جهان، متولد شده است. گر چه پیشرفت های مهمی در 24 سال گذشته حادث شده و حوزه و دانشگاه رشد غیر قابل انکاری داشته اند؛ اما روشن است که این مقدار برای کاری که در پیش است و برای برداشتن موانع بعدی از سرراه نظام سازی و جامعه پردازی، هر گز کافی نبوده و این موجودی، در برابر سیل ترجمه و هجوم رسانه ای غرب و کمیت بالای تولید و تبلیغ آن درحوزه فکر و اخلاق و حقوق، حکومت و در فرهنگ زندگی و خانواده و اقتصاد و حتی روش تغذیه و لباس، به قدرکافی کاری از پیش نخواهد برد و در دراز مدت، برخی دستاوردهای پیشین نیز با خطر ارتجاع به فرهنگ و وابستگی پیش از انقلاب مواجه خواهد بود.

بنابراین، یکی از علت های اصلی اثربخش نبودن نهاد تعلیم و تربیت و ناکارامدی آن، آموزش محوری است که با خطر فرو غلطیدن از دولبه پرتگاه سنت گرایی یا تجددگرایی، در دره عمیق و فراخ عقب ماندگی (توسعه نیا فتگی مزمن) رویاروست.

سه تذکر مهم:

1. ضرورت تمایز میان فرد و نظام: نقد نظام های علمی - تربیتی آموزش محور به هیچ وجه، به معنای نقد شخصیت های علمی ِ این نوع نظام ها و نادیده گرفتن دستاوردهای ارزشمند ایشان نیست. سخن اینجاست که اگر این افراد در نظام های علمیِ پژوهش محور پرورش می یافتند؛ هم تلاش آن ها ثمر بخش تر می شد، و هم فراد بیشتری توفیق حرکت در مسیر تولید علم را می یافتند. و چه بسا امروز با مشکلی به نام فقر نرم افزاری در راه باز تولید تمدن اسلامی رویارو نبودیم.

2. ضرورت قدردانی از علما، در کنار آسیب شناسی و بازسازی نظام های علمی - تربیتی: نقد این نظام ها، به معنای نادیده انگاشتن مجاهدت های علمی اشخاص نیز نیست. شخصیت های علمی بر جسته در همه نظام های علمی - تربیتی جهان سزاوار قدردانی اند. این بزرگان، به ویژه در حوزه های مقدس علمیه، در پرتو آگاهی، بصیرت، خلاقیت و احساس مسئولیت، در برابر همه مشکلات، ایستادند و بار سنگین قافله سالاری کاروان علم و معرفت را بردوش خود کشیدند، و ما امروز از ثمرات مجاهدت های ایشان بهره می گیریم:

اگر فقهای عزیز نبودند، معلوم نبود چه علومی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت: به خورد توده ها داده بودند. جمع آوری و نگهداری علوم قرآن و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار و سنت و سیره معصومین: وثبت، تبویب و تنقیح آنها در شرایطی که امکانات بسیار کم بوده است و سلاطین و ستمگران در محور آثار رسالت، همه امکانات خود را به کار می گرفتند کار آسانی نبوده است ؛ که بحمدالله امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب با برکتی، همچون کتب اربعه و کتاب های دیگر متقدمین و متأخرین از فقه و فلسفه، ریاضیات و نجوم و اصول و کلام و حدیث و رجال، تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته های متنوع علوم، مشاهده می کنیم.اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل الله نگذاریم، چه باید بگذاریم؟!

البته، هر چند توجه به تلاش های علمی علما و قدردانی از مجاهدت های ایشان ضروری است؛ این وظیفه، به هیچ وجه نباید ما را از پرداختن به وظیفه ای دیگر که همان، آسیب شناسی و بازسازی نهادهای علمی - تربیتی است، باز دارد:

کسانی که آروزی اعتلای آیین مبین اسلام را در سر دارند و در باره علل ترقی و انحطاط مسلمین در گذشته دور و نزدیک می اندیشند، نمی توانند در باره دستگاه رهبری آن، یعنی سازمان مقدس روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی اعتلای آن را در سرنداشته باشند و از مشکلات و نابسامانی های آن رنج نبرند... این بنده که همه افتخارش این است که در سلک این طبقه، منسلک است و خوشه چین، از این خرمن به شمار می آید و در خانواده روحانی رشد و نما یافته و در حوزه های علوم دینی عمرخویش را به سر برده، تا آنجاکه به یاد دارد، از وقتی که می توانسته اندکی در مسائل اجتماعی بیندیشد، در اطراف این موضوع، فکر می کرده است.

3. ضرورت توجه جدی به ابعاد مثبت نظام ها در جریان آسیب شناسی و باز سازی: یکی از اشتباهات رایج در جریان آسیب شناسی و بازسازی نهادهای اجتماعی، از جمله نهاد تعلیم و تربیت، بر خوردهای افراطی در نقد آنها و سیاه دیدن همه ابعاد این نظام هاست. برای نمونه، اگر بر ضرورت اصلاح آموزش محور بودن نظام علمی حوزه تأکید می شود، نباید و یژگی های مثبت و گاه منحصر بفرد و مترقی این نظام وحتی خرده نظام آموزشی آن، نادیده گرفته شود. این نکته در پژوهشی با نام «درامدی بر جامعه شناسی روحانیت ایران معاصر»، رعایت شده و در آن، علاوه بر آسیب شناسی، به دستاوردهای مثبت حوزه و روحانیت نیز توجه شده است.

3. چه باید کرد؟

امام علی علیه السلام العلم علمان: علم مطبوع و علم مسموع، و لاینفع المسموع اذالم یکن المطبوع.

امروزه، یکی از نظریات بسیار مهم و مطرح،در حوزه تعلیم و تربیت، نظریه ای است که بر بعد تفکر و تعقل، به جای حفظ و انباشت داده ها تأکید دارد. بر همین اساس، برخی از چهره های شاخص تعلیم و تربیت معاصر، بر این باورند که نظام های آموزشی، به جای آنکه آموزش محورباشند، باید به سوی پژوهش محوری حرکت کنند:

اگر شاگردان، در زمان اشتغال به تحصیل در مدرسه، فکر کردن را نیاموزند، چگونه می توانند به یادگیری ادامه دهند؟! این فرض که فکر کردن، راه را برای آموزش بیشتر باز می کند، به طور کلی پذیرفته شده است. بعضی از پدران و مادران، تا این حد پیش می روند که می گویند: «برای ما مهم نیست که به بچه های ما چه می آموزند یا بچه ها چه مطالعه می کنند؛ آنچه مورد توجه ما می باشد، این است که بچه ها چگونه شخصا فکر می کنند. آنها باید خود تصمیم بگیرند و قضاوت نمایند».

تأکید به این نکته لازم است که منظور از دیدگاه پیش گفته، به هیچ وجه، محروم ساختن متعلم از فراگیری دستاوردهای معرفتی بشر یا نظام ارزشی خانواده و جامعه نیست؛ زیرا:

نتایج حاصله از تجربیات نسل های قبل، طی قرون و اعصار به حدی رسیده است که هیچ آدمی زاده ای، هر چند استثنایی و فوق العاده، قادر نیست و فرصت ندارد که همه تجارب ارزنده نوع بشر را به حساب خود مجددا تجربه کند. در عین حال، پیچیدگی زندگی بشر امروز، به درجه ای است که شرکت مؤثر در آن، آشنایی با قسمت اعظم نتایج حاصله از تجربیات پیشینیان را ایجاب می کند. لذا، باید جوانان پیش از پیوستن زندگی گروهی، به حداقل معلومات و مهارت هایی که بشر تا کنون بر آن دست یافته است. مجهز شوند و بر این میراث ارزنده اجتماعی دست پیداکنند.

آشنایی اجمالی با علوم و فنونی که بشر بدان دست یافته و حتی کسب تخصص در برخی از شاخه های علمی، ضروری است؛ نکته اینجا است که همین امر را به دو صورت آموزش محور و پژوهش محور می توان انجام داد: به عبارت دیگر، فرآیند آموزشِ دستاوردهای معرفتی و علمی بشر هم، باید به گونه ای طراحی شود که در ضمن یادگیری، علاوه بر حفظ و درک مطلب، قوه تعقل و تفکر و نقد متعلم نیز پرورش یابد؛ زیرا:«عادت های مألوف، دیگر برای مقابله با موقعیت های تازه کافی نیستند. زیرا: هر موقعیت تازه ای در بردارنده مشکلی است که نیاز به تحقیق و تفکر دارد».

یکی از تفاوت های عصر حاضر با اعصار پیشین، سرعت و شتاب تحولاتِ محیط زندگی انسان ها و جوامع است. اگر در زمان های دور، فاصله تحولات علمی و فنی و اجتماعی چند قزن بود؛ و به تدریج به یک قرن رسید؛ و اندک اندک، به یک نسل کاهش یافت؛ امروز، سرعت و شتاب تحولات به قدری افزایش یافته که صاحب نظران اجتماعی آن را«شوک» می نامند.از این روی، یکی از مشکلات پیشِ روی انسان، در فردای نزدیک، این است که نمی داند خود را با تحولات پرشتاب روزگارش ،چگونه هماهنگ کند؛ یا با آنها مقابله نماید.

در این شرایطِ بسیار متحول، آنچه پیش و بیش از هر چیز لازم است، قدرت درک سریع مسائل نوظهور بومی و توانایایی در پاسخ گویی مناسب به آنها است. و این مهم، تنها... در پرتو پرورش عقلانی افراد یک جامعه، به ویژه پرورش عقلانی افراد یک جامعه، به ویژه رهبران فکری آن، به دست می آید، و بهترین جا، برای پرورش چنین افرادی و ایجاد چنان قدرت خلاق و پویایی، نهاد تعلیم و تربیت است. امّا چگونه؟ این، پرسشی است که پاسخ آن را باید به مقال و مجالی دیگر سپرد.